

## نی شکسته

برگردان ناهید جعفرپور - Uri Avnery



که راه رسیدن به واشنگتن به اورشلیم ختم می شود و برای دسترسی به آمریکا باید رابطه تنگاتنگ با اسرائیل داشت. در واقع اسرائیل برای آمریکا نقش یک دربان را بازی می کند. درباری که برای رد شدن از در باید کیسه را شل نمود و به او حق حساب داد.

اما این نفوذ آنطوری که بسیاری فکر می کنند نامحدود هم نیست. رسوایی جاناتان پولارد نشان داد که تمامی قدرت لابی های طرفدار اسرائیل کافی نبود تا یک معذرت خواهی برای آن جاسوسی کوچک بشود و یا اخیرا اسرائیل نتوانست از فروش مقدار بسیار زیادی تسلیحات به عربستان سعودی جلوگیری کند. تاثیرات این مسئله هم یک طرفه نیست و اگر آمریکا به اسرائیل دستوری مستقیم می دهد اسرائیل فرمانبرداری می کند. به طور مثال زمانی که اورشلیم تصمیم گرفت به چین یک هواپیمای شناسائی گران قیمت بفروشد، چیزی که افتخار صنایع اسرائیل است، واشنگتن اسرائیل را مجبور نمود که این معامله را به هم بزند و این مسئله باعث شد مناسبات اسرائیل و چین آسیب شدید ببیند.

اما در واشنگتن و اورشلیم اعتقاد عمیقی وجود دارد که این دو کشور برسر منافعشان آنچنان به هم وابسته اند که نمی توان آنها را از هم جدا نمود و آن چیزی که برای یکی خوب است برای دیگری هم خوب است و درست بمانند دوقلوهای سیامی جدائی ناپذیر هستند. با این وجود بد نیست جملات ژنرال آسوری که ۲۷۰۸ سال پیش گفته است را به خاطر بیاوریم. قدرت های بزرگ صعود و سقوط می کنند و هیچ چیزی ابدی نیست و همیشه در یک حالت نخواهد ماند.

قرن بیستم «قرن آمریکائی» نام گذاری شد. در آغاز این قرن آمریکا هنوز کشوری در حاشیه سیستم جهان بود. در پایان این قرن بعد از دو جنگ جهانی که باعث رشد بیحد قدرت آمریکا شد، دیگر این کشور تنها قدرت جهان بود تا جائی که یکی از پروفیسورهای محترم در باره «پایان تاریخ» در زمان قدرت امنیت آمریکائی خیال پردازی می کند.

قرن ۲۱ اما دیگر نمی تواند «قرن آمریکائی» باشد و می توان سقوط آهسته اما رو به پیشرفت وضعیت آمریکا را پیش بینی نمود. اروپا به آهستگی اما مطمئن، متحد می شود و قدرت اقتصادی اش به شدت رشد می کند. روسیه کم کم با کمک ذخیره های نفت و گازش مجددا قدرت بزرگی می شود. از همه مهمتر، بخصوص دو کشور پرجمعیت چین و هند به سرعت به رهبریت اقتصادی جهان نزدیک می شوند. آمریکا به ناگهان بمانند شوروی از هم فرونخواهد پاشید و یا آنها شکستی نظامی چون شکست نظامی نازیها

در آلمان را تجربه خواهند نمود. < صفحه ۱۸

وجود ندارد و شاید بهتر بگویم، در تاریخ هم چنین مقیاس و تشابهی وجود نداشته است. بسیاری تلاش کردند و هنوز تلاش می کنند تا این رابطه خاص را توضیح دهند. اما تا کنون هیچ کسی موفق نشده است این مسئله را با تمامی ابعادش کاملا باز نموده و برایش توضیحی ارائه دهد.

این رابطه یک بعد ایدئولوژیک دارد: هر دو دولت از سوی مهاجرین راه های دور بنیان گذاری شده اند. به این مفهوم که آنها کشوری را اشغال نموده و مردم بومی آن کشور را به عقب رانده و طرد نمودند. هر دو این دولت ها بر این اعتقاد بودند که خدا آنها را انتخاب نموده است تا این کشور ها را به دستان آنها بسپارد. هر دو این دولت ها در ابتدا پلی را بنا نمودند که از این پل به یک رژه تاریخی دست بزنند. آمریکائی ها از «دریا به دریا» و اسرائیلی ها از «دریا به رودخانه اردن».

این رابطه یک بعد استراتژیک دارد: اسرائیل با امنیت بخشیدن به رهبری آمریکا در خاورمیانه در رابطه با نفت، به مهمترین نیاز زندگی آمریکائی ها کمک می کند و آمریکا در پاسخ به این زحمات اسرائیل، به او کمک می کند که اسرائیل بر این منطقه تا اردن حکومت کند و مقاومت مردم محلی و بومی را بشکند.

این رابطه همچنین یک بعد سیاسی دارد: آمریکا نفوذ بی حدی بر اورشلیم دارد و اسرائیل نفوذ بی حدی بر واشنگتن. این نفوذ بر بستر یک میلیون یهودی که از صد سال پیش به آمریکا مهاجرت کردند بوجود آمد. این مهاجرین یهودی در آمریکا اجتماع قدرتمندی را تشکیل داده اند که نفوذ سیاسی و اقتصادی بی حدی را در اختیار دارند و بر مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی آمریکا تاثیر بسزائی دارند. قدرت هماهنگ لابی های یهودی صیهونیست و بنیادگرایان مسیحی که از حقوق اسرائیل دفاع می کنند غیر قابل تصور و بی مقیاس است. (داستانی در باره یک سیاستمدار اسرائیلی وجود دارد که پیشنهاد نموده است «آمریکا اسرائیل را به عنوان پنجاه و یکمین ایالت آمریکا بپذیرد». همکار این سیاستمدار در پاسخ به وی می گوید: «مگر دیوانه شده ای، اگر ما یکی از ایالت های آمریکا به حساب بیائیم تنها می توانیم از دو سناتور و چند نماینده گنگره برخوردار باشیم در حالیکه ما هم اکنون و در شرایط کنونی مان، ۸۰ سناتور و صدها آدم در کنگره آمریکا داریم».)

برخی از کشورهای کوچک جهان اعتقاد دارند

در سال ۷۰۱ قبل از میلاد مسیح، «سانهریب» پادشاه آسوری اورشلیم را محاصره نمود. در کتاب تورات آمده است که «رابشاکه» ژنرال آسوری روی به «هیسکیا» پادشاه جودا کرده و می گوید: «مواظب باش تو به یک نی شکسته در مصر تکیه می کنی. نی شکسته ای که هر کسی روی آن بیافتد به دست هایش فرو رفته و آنرا سوراخ می کند. فاراتو پادشاه مصر با تمامی کسانی که به وی تکیه می کنند این چنین رفتار می کند». نویسندگان تورات آنچنان تحت تاثیر این جمله قرار گرفته بودند که به آن در دو جای مختلف تورات اشاره کرده اند.

ما باید مفهوم تاریخی این جمله را بفهمیم: مصر در آن زمان قدرت بسیار بزرگی بود و صدها سال به تمامی همسایگانش و همچنین منطقه ای که امروز سوریه، لبنان و اسرائیل در آن قرار دارند حکومت می کرد. از سوی دیگر آسوری ها هم قدرت جدید در حال گسترش بودند و بعد از اینکه قلمرو پادشاهی اسرائیل ساماریا را فتح نمودند، این حکومت عبری مهمتر تلاش کرد تا قلمرو کوچک پادشاهی جودا را اشغال کند. جودا هم برای دفاع از خود به مصر قدرتمند تکیه نمود. جودا مقاومت کرد و به دلایل ناشناخته، آسوری ها به این اشغال پایان دادند و از اورشلیم عقب نشینی نمودند. قلمرو پادشاهی جودا همچنان صد سال دیگر بر جای ماند تا اینکه بابلی ها جای آسوری ها را گرفته و آن منطقه را تصرف کردند. اما مصر به وعده خود عمل نکرد. در آن زمان واقعا مصر تبدیل به یک نی شکسته شده بود.

آمریکائی ها وارثین مدرن مصر قدیمند. آنها قدرتمند و ثروتمندند و به زبانی ساده تر، آنها قدرتی فرهنگی، اقتصادی و نظامی می باشند: فرعون آمریکا درست آنچنان به جهان حکومت می کند که فرعون پادشاه مصر به بسیاری از مناطق حکومت میکرد. آمریکا به مانند هر قدرت جهانی رهبری کننده خواهان ثبات نظم کنونی جهان است و در مقابل هر قدرتی که بخواهد این منافع را به خطر بیاندازد و قدرت نمائی کند برمی خیزد. از این رو، اسرائیل خواهان داشتن رابطه خاص با آمریکا به عنوان مهمترین ضامن امنیت ملی اش است. هیچکدام از مناطق اشغالی و یا سیستم تسلیحاتی نمی توانند جانشین بند نافی باشند که اورشلیم را به واشنگتن وصل نموده است. رابطه ای که در شرایط کنونی جهان، برای آن هیچ مقیاس و تشابهی

## فراخوان سازمان Jews for a Just Peace

### بر علیه تحریم اقتصادی غزه پناخیزیم

برگردان ناهید جعفرپور

ما از سازمان صلح و نکوثر کانادا، متحدان بر علیه تصمیم کابینه اسرائیل مبنی بر تحریم خدمات، کالا و ضروری ترین حوائج مردم غزه چون برق و نیروگاه ها و... به اعتراض بر می خیزیم.

ما جامعه بین المللی را مورد خطاب قرار می دهیم تا از این جنایت علیه بشریت جلوگیری کنند.

حتی فضای حقوقی که اسرائیل بوجود آورد تا این عمل غیر قانونی و غیر اخلاقی را تصویب کند، کاملاً با حقوق بین المللی در تناقض است. از سوی دیگر، مجازات جمعی مردم غیر نظامی هم غیر قانونی است. این خود مثالی دیگر برای عدم توجه به حقوق بین المللی و زیر پا گذاشتن آن توسط اسرائیل است.

ما خواهان این هستیم که دبیرکل سازمان ملل متحد، آقای بان کی مون، شورای امنیت سازمان ملل متحد را به یک جلسه فوری فرا خواند تا بدینوسیله به دولت اسرائیل اعلام گردد که این اقدام کاملاً غیر قابل قبول است و باید ملغی شود.

ما تمامی دولت های جهان و بخصوص دولت کانادا را فرامی خوانیم تا این زیر پا گذاشتن عریان حقوق بشر را محکوم کنند.

ما رهبران مذهبی جهان را فرامی خوانیم که این تهاجم بنیادین به زندگی انسانی و حرمت زندگانی را محکوم سازند.

ما به عنوان یهودی، از رهبران یهودی می خواهیم تا متحدان بر علیه این بی احترامی به ارزش های یهودی، آن هم درست شب قبل از "یوم کیپور" همگام شوند.

ما از مردم جهان می خواهیم تا از روسای دولتشان و مراکز رسمی کشورشان بخواهند که آنان این عمل وحشتناک و غیر اخلاقی و غیر قانونی را مردود اعلام کنند.

ما از سازمان صلح کانادا، تمامی حملات به غیرنظامیان را حال چه فلسطینی و چه اسرائیلی، محکوم می کنیم. زیر پا گذاشتن حقوق بین المللی توسط دولت ها که باعث می شود میلیون ها انسان مورد خطر قرار گیرند، باید به شدت محکوم شود.

تصمیم اسرائیل مبنی بر مجازات مردم غیر نظامی غزه، با توجه به تمامی مصائب پیامد این تصمیم، در واقع ترور دولتی است بر علیه مردم بی گناهی که حق تعیین بر سرنوشتشان و حق بر گشت به سرزمینشان از آنها گرفته شده است و اشغالی غیر انسانی و غیر قانونی به آنها تحمیل گشته است.

تنها زمانی که اسرائیل بپذیرد که آکسیون هایش بر علیه حقوق بین المللی است، می توان صلحی عادلانه را در خاورمیانه ممکن ساخت.

۲۰ سپتامبر ۲۰۰۷، ونکوور - کانادا

Jews for a Just Peace

<http://www.jewsforajustpeace.com>

اما قدرت کامل آمریکا در یک روند غیر قابل تغییر، به آهستگی سقوط خواهد نمود. حوادث در عراق تنها مثالی کوچک است. آمریکا در این ماجراجویی وارد نشد که گویا می خواهد اسرائیل را کمک کند - آنطور که پروفیسور والت و پروفیسور مرزهایم در کتاب جدیدشان ادعا نموده اند - و همچنین نه به این خاطر که می خواست مردم بیچاره عراق را از استبداد خونین آزاد سازد، بلکه همانطوری که ما یکبار دیگر نوشتیم: آنها به عراق شیخون زندت تا بدینوسیله دست بر روی ذخایر نفت خاورمیانه داشته باشند و همچنین حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه را تثبیت کنند. حال همانطور که انتظار می رفت در حال غرق شدن هستند آنها در مرداب عراق. اما از کشوری چون آمریکا که توانست ماجرای ویتنام را از سر بگذراند، این انتظار می رود که ماجرای عراق را هم از سر بگذراند. اما شکست های کوچک می توانند به شکستی بزرگ بیانجامد. جنگ، پرستیژ آمریکائی، اعتماد به نفس و حرمت و اخلاق آمریکا را خدشه دار نمود (زندان های گوانتانامو و ابوغریب). زمانی وجود داشت که آمریکا مورد تحسین جهانیان بود. امروز اما همه پرسشی ها نشان می دهند که آمریکا از سوی اکثریت مردم کشورهای مهم مورد تفرق قرار دارد.

آیا واقعا خوب است که با سرنوشت آمریکا به مفهوم مرگ یا زندگی وابسته بود؟ گذشته از این آیا این عاقلانه است که همه تخم مرغ های خود را در یک سبد قرار داد؟ یک آدم بلغمی مزاج می تواند بگوید "چرا که نه. آمریکا به جهان رهبری می کند و هنوز مدت درازی هم خواهد نمود. اگر زمانی این کنترل را از دست داد آنزمان ما می گوئیم خداحافظ و دنبال متحدی جدید می گردیم. این کاری است که ما با بریتانیای ها کردیم. جنگ جهانی اول به آنها کمک کردیم که فلسطین را بگیرند و آنها در عوض بما کمک کردند تا جامعه عبری را در اینجا تاسیس کنیم و بالاخره رفتند و ما ماندیم. سپس ما به فرانسه کمک کردیم و در عوض از آنها تاسیسات اتمی در دیمونا را گرفتیم. در نهایت آنها هم رفتند ولی تاسیسات اتمی ماند." این خود "سیاست واقعی" نام دارد. ما از آمریکائی ها همانی را خواهیم گرفت که باید بگیریم و سپس بعد از یک یا دو نسل دوباره نگاه خواهیم کرد که چه سیاستی را دنبال کنیم. شاید آمریکائی ها بسیاری از موقعیت های خود را از دست بدهند و شاید هم آنها به منافی دیگر و تغییر در منافع فعلی برسند و از پشتیبانی اسرائیل صرفنظر کنند.

من به این مسئله اعتقاد ندارم که سیاست کنونی ما عاقلانه است. سیاست به اصطلاح «واقعی» ما تنها به واقعیت های امروز توجه دارد و نه به واقعیت های فردا. ما این دولت را برای زمانی محدود تاسیس نکردیم بلکه برای نسل های آینده هم می خواهیم. ما باید به واقعیت های فردا بیندیشیم. بی شک جهان فردا یک قطبی و صرفاً آمریکائی نخواهد بود بلکه چندین قطب خواهد داشت. جهانی که در آن نفوذ، در مراکز بسیاری تقسیم می شوند. مانند واشنگتن، پکن، مسکو، دهلی نو، بروکسل و ریودوژانیرو. عاقلانه است که از هم اکنون خود را برای این روز آماده نمود.

چگونه و به چه شکل؟

من وضعیت خودمان را با یک قمارباز که شانس بسیاری هم دارد مقایسه می کنم. در مقابل این قمارباز مرتباً توده ای از ژتون های برنده جمع می شود. او می تواند در لحظه مناسب بازی را تمام کند و ژتون هایش را با یک میلیون دلار معاوضه کند و به خانه برود و برای همیشه خوشبخت و بدون مشکل زندگی کند. اما او نمی تواند از بازی دست بردارد. تب بازی نمی گذارد که او عاقلانه فکر کند و این چنین است که هی ادامه می دهد و بخت از او بر می گردد و بقیه ماجرا و پیامد ها را دیگر می توان حدس زد.

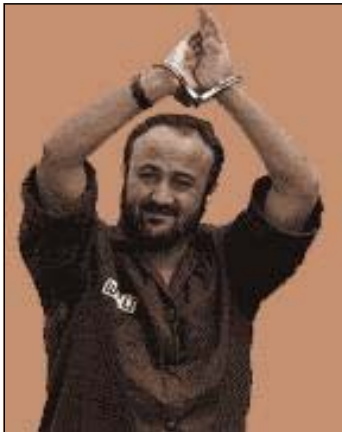
در این لحظه ما در بالا ترین نقطه قدرتمان قرار داریم و رابطه ما با آمریکا همواره قوی تر می شود و این موقعیت، ما را آنچنان غره می کند که از توانائی طبیعی خودمان فراتر می رویم. حال برای ما زمان آن فرا رسیده است که ژتون هایمان را با پول معاوضه کنیم و از این بازی دست بکشیم. مناطق اشغالی را باز پس دهیم و صلح نمائیم و با همسایگانمان رابطه برقرار کنیم و ریشه های عمیق در منطقه به وجود آوریم، بطوری که خود ما هم بتوانیم به زندگیمان بی دردسر ادامه دهیم. < صفحه ۲۰

## نلسون ماندلای فلسطینی

برگردان ناهید جعفرپور - Uri Avnery



فدوا زنی مرتب با موهای روشن است و در واقع تمامی افراد خانواده اش بجز مروان موی بلوند دارند. خانواده مروان خانواده ای پر نفوذ و قدیمی اند که در ۶ دهکده نزدیک بیرزایت زندگی می کنند. دکتر مصطفی برغوتی که دکتری فعال در مسائل حقوق بشری است، از اقوام دور مروان و فدوا است. خانواده مروان در آپارتمانی با فضای دلپذیر زندگی می کنند. در کنار در ورودی آپارتمان به انگلیسی نوشته شده است "به خانه من خوش آمدید". درون خانه با عکس ها و نقاشی های مروان تزئین شده است. یکی از نقاشی ها مروان را در دادگاه نشان میدهد که دست های دستبند زده اش را چون بوکسور ها بالای سرش نگاه داشته است. زمانی که ماموران امنیتی در جستجوی او بودند، سه روز تمام خانه اش را تصرف کردند و پرچم اسرائیل را بر بالکن خانه وی آویزان نمودند. فدوا جزء قلیل کسانی است که می تواند مروان را ملاقات کند. البته نه بعنوان وکیل، بلکه به عنوان فامیل نزدیک.



در حال حاضر در حدود ۱۱ هزار زندانی فلسطینی در زندانهای اسرائیل بسر می برند. اگر حساب کنیم که هر زندانی می تواند ۵ نفر از خانواده اش را ملاقات کند، پس به طور متوسط در حدود ۵۵ هزار نفر از این زندانی ها دیدار کرده اند. البته هر ملاقات کننده برای ملاقات زندانی احتیاج به جواز مخصوص دارد و بسیاری به لحاظ امنیتی از داشتن جواز محرومند. فدوا هم برای هر ملاقات احتیاج به جواز دارد که به او اجازه وارد و خارج شدن به زندان بدون توقف در اسرائیل را می دهد. اما سه پسر مروان اجازه دیدار پدر را ندارند زیرا که سن آنها بالای ۱۶ سال است و تنها فرزندان زیر ۱۶ سال اجازه دیدار پدران خود را دارند. دختر خردسال مروان می تواند به همراه مادرش، پدرش را ملاقات نماید. تا کنون کسی در میان مردم فلسطین این همه مشهور و محبوب نبوده است. از این جهت هم وی مانند ماندلا است، در زمانی که در زندان به سر می برد. < صفحه ۲۰

مردم در آنجا می گویند که وی کلید حل معمای هر دو این اختلافات را در دست دارد (اختلافات بین حماس و فتح، اختلافات اسرائیل و فلسطین). برخی مروان را در واقع نلسون ماندلای فلسطینی می دانند.

با وجود اینکه مروان چه به لحاظ فیزیکی و چه به لحاظ کاراکتر پر حرارت و فعالیت تفاوت های بسیار با ماندلا دارد، اما جهات بسیار مشترکی هم میان این دو وجود دارد. اول اینکه هر دو آنها در زندان قهرمانان ملی شدند. هر دو به جرم تروریسم محکوم شدند. هر دو از مبارزه مسلحانه پشتیبانی نمودند. ماندلا در سال ۱۹۶۱ از تصمیم کنگره ملی آفریقا مبنی بر آغاز مبارزه مسلحانه بر علیه دولت نژادپرست (البته نه بر علیه غیر نظامیان سفید پوست) پشتیبانی نمود. وی ۲۸ سال در زندان به سر برد زیرا که حاضر نبود آزادی خود را در مقابل تعهد به عدم مبارزه مسلحانه بخرد. مروان هم از مبارزه مسلحانه سازمان فتح پشتیبانی نمود و از این رو بارها به حبس ابد محکوم گردید.

اما هر دو آنها برای صلح و آشتی حتی قبل از زندان رفتن تلاش نمودند. من در اول ماه مه ۱۹۹۷ زمانی که مروان در یک تظاهرات سازمان گوش شالوم در دهکده ای نزدیک بیلینز شرکت نموده بود او را دیدم. این تظاهرات بر علیه بنای شهرک مودین ایلیت که تازه شروع شده بود سازمان داده شده بود. ۵ سال بعد، زمانی که مروان محاکمه می شد ما در دادگاه تظاهرات نمودیم.

هفته گذشته ما از خانواده مروان در راملا دیدار کردیم. من برای اولین بار فدوا برغوتی را در مراسم خاکسپاری یاسر عرفات دیدم. صورت او از اشک نمناک بود. ما در میان انبوه جمعیت عزا دار ایستاده بودیم و سروصدای اطراف ما کر کننده بود. از این رو تنها توانستیم چند جمله با هم ردوبدل کنیم. او این بار آرام و بر خود مسلط بود وزمانی که شنید تدی کیتز یکی از فعالان سازمان گوش شالوم در تظاهرات دادگاه ناخن پایش را به خاطر مروان از دست داده، خندید (زمانی که ما برای تظاهرات به دادگاه رفتیم از سوی پلیس به طور خشونت بار با ما برخورد شد و یکی از پلیس های قوی هیکل با پوتین هایش روی پای تدی کیتز که صندل به پا داشت کوبید).

شغل فدوا وکالت است و مادر چهار فرزند است. بزرگترین فرزندش هم بدون محاکمه ۶ ماه در زندان به سر برده است.

تقسیم مناطق فلسطینی به حماسستان در نوار غزه و سرزمین فتح در کرانه غربی، فاجعه ای بیش نیست. فاجعه ای برای فلسطینی ها، برای صلح و همچنین برای مردم اسرائیل. اما رهبری سیاسی و نظامی اسرائیل از این تقسیم بندی خوشحال و خوشنود است و دقیقاً با برنامه اش مطابقت دارد: اینکه "هر آنچه برای فلسطینی ها بد است برای اسرائیلی ها خوب خواهد بود". در واقع این طرح و این برنامه ای است که از همان ابتدا، از سیاست صیهونیستی تبعیت می کرد و همچنان می کند.

شائیم آرلوسوروف یکی از رهبران صیهونیسم که در سال ۱۹۳۳ در ساحل تل آویو به قتل رسید، این سیاست صیهونیستی را در آخرین سخنرانی خویش محکوم نمود و گفت: "هر آنچه برای عربها بد است نمی تواند برای یهودی ها خوب باشد و هر آنچه برای عربها خوب است برای یهودی ها هم نمی تواند بد باشد".

آیا فلسطینی ها این تقسیم بندی ها را از سر خواهند گذراند؟

این طور به نظر می رسد که شانس از سر گذراندن این مسئله روز به روز کوچکتر می شود و شکاف میان حماس و فتح روز به روز عمیق تر و بزرگتر می شود. طرفداران فتح در نوار غربی و پزیدنت محمود عباس در راس شان، حماس را به عنوان باند فنانیک ها محکوم می کنند. باندی که از ایران پیروی نموده و توسط ایران رهبری می شود و به مانند آیت الله های ایران مردمشان را به سوی بدبختی می کشانند. طرفداران حماس از این شکایت می کنند که عباس با اشغالگران متحد شده و به مردم خیانت می کند. در تبلیغات هر دو طرف نفرت کامل و خشونت بر علیه دیگری، این خصومت را هر روز تازه تر می سازد.

وضعیت درست به مانند یک بن بست است. بسیاری از فلسطینی ها از اینکه راهی برای خلاصی از این اوضاع پیدا نمی کنند کاملاً درمانده و ناراحتند. بسیاری دیگر تلاش می کنند راه حل های مناسبی بیابند. مثلاً عقیف صفیح رئیس نمایندگی فلسطین در واشنگتن پیشنهاد می کند که دولتی فلسطینی از کارشناسان کاملاً بی طرف تشکیل شود که نه عضو حماس باشند و نه عضو فتح. البته شانس چنین پیشنهادی تقریباً صفر است. اما در صحبت های خصوصی در راملا اکثراً نام مروان برغوتی شنیده می شود.

صفحه ۱۹ &lt;

مسلمانان ایران این پول را در اختیار وی قرار می دهد. (طبیعتاً من در اینجا علاقه مند بودم برخی از نقطه نظرات حماس را بشنوم و بیان کنم اما این مسئله کاملاً غیر ممکن است زیرا که نمی شود به نوار غزه رفت. کسانی که از حماس طرف صحبت ما بودند نیز، همگی به زندان های اسرائیل فرستاده شده اند).

**فلسطینی ها چگونه می خواهند از این بن بست بیرون بیایند؟**  
آنان چگونه می توانند بار دیگر رهبری ای ملی بنا نمایند که از سوی تمامی بخش های مردم در کرانه غربی و نوار غزه مورد پذیرش قرار گیرد؟ که بتواند مبارزه ملی را به پیش برد و اگر امکان صلح باشد با اسرائیل پیمان صلح ببندد؟

طرفداران برغوتی اعتقاد دارند که اگر اسرائیل به این نتیجه برسد که خواهان صلح است، در این صورت مروان از زندان آزاد می شود و نقش محوری در آشتی خواهد داشت. درست به مانند نلسون ماندلا زمانی که وی در آفریقای جنوبی از زندان آزاد شد و دولت سفید پوست به این نتیجه گیری رسید که دولت نژادپرست را دیگر نمی تواند سرپا نگاه دارد. برای اینکه اطراف ما هم چنین وضعیتی به وجود آید، می بایست نیروهای صلح اسرائیلی کارزار بزرگی را در میان افکار عمومی به راه اندازند و خواهان آزادی مروان از زندان باشند.

**در این صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟**

به هیچ وجه کسی از طرفین فلسطینی اعتقاد ندارد که آهود المرت یک پیمان صلح خواهد بست و اگر هم این کار را بکند بعداً به آن جامه عمل خواهد پوشاند. هیچ کسی اعتقاد ندارد که اصولاً چیزی از نشست بین المللی که احتمالاً در ماه نوامبر برگزار می گردد بیرون خواهد آمد. فلسطینی ها مطمئنند که این استخوانی است که رئیس جمهور بوش جلوی گونزلا رایس که موقعیتش بطوری غمناک در حال سقوط است پرت می کند.

**و اگر این کنفرانس نتیجه ای نداشته باشد؟**

یکی از رهبران فتح به من گفت که «هیچ خلأیی به وجود نخواهد آمد». اگر تلاش های پرزیدنت عباس نتیجه ای ندهد، در این صورت انفجار دیگری چون انتفاذه بعد از کمپ دیوید به وجود خواهد آمد».

**چه خواهد شد بعد از اینکه فعالان فتح اسلحه خود را تحویل دهند و از خشونت دست بردارند؟**

یکی از طرفداران فتح می گوید: «نسلی جدید خواهد آمد. همانطوری که قبل ها اتفاق افتاد. گروه قدیمی خسته خواهد شد و گروه بعدی جایش را خواهد گرفت و اگر این اشغال پایان نیابد و صلحی صورت نگیرد، صلحی که نسل آینده را به سوی دانشگاه ها، خانواده، کار و تجارت روان کند، در این صورت انتفاذه جدیدی گسترش خواهد یافت...».

برای رسیدن به صلح ما احتیاج به وحدت ملی فلسطینی خواهیم داشت و مردی که برای فلسطینی ها سمبل وحدت ملی است هم اکنون در زندان حشرون به سر می برد. □

### نی شکسته صفحه ۱۸ <

همه این ها زمانی به واقعیت می پیوندند که ما ازخواست آمریکا و توانائی هایش که در هر شرایطی می خواهد از ما پشتیبانی کند چشم پوشی کنیم.

این مسئله بیشتر به واقعیت می پیوند اگر که ما خیزش رادیکالیسم اسلامی را مورد توجه قرار دهیم که در واقع هم این پدیده عکس العملی طبیعی به اقدامات محور آمریکائی - اسرائیلی است. اختلافات اسرائیل و فلسطین دلیل اصلی این زلزله است. زلزله ای که روزی می تواند «سونامی» مخربی را باعث شود. برای ما و همچنین آمریکا عاقلانه است که در طی یک دوره، دلائل طبیعی این پدیده را دور کنیم. اجالتاً آمریکا هنوز از اینکه یک نی شکسته شود فاصله بسیار دارد. کسانی که خود را به آمریکا تکیه می دهند می توانند مدتی دیگر هم این کار را بکنند، اما برای ما عاقلانه این است که از این زمان استفاده کنیم و موجودیت خودمان را برای جهان آینده در صلح امنیت دوام بخشیم. □

دلیل اتوریته مروان را به سادگی نمیتوان توضیح داد. این اتوریته به هیچ وجه ربطی به منسب بالای وی در فتح ندارد زیرا که این جنبش از سازماندهی با سلسله مراتب روشن برخوردار نیست. از زمانی که مروان تنها یک فعال ساده در دهکده اش بود، به شکرانه شخصیت اش توانست خود را در سازمان بالا بکشد. در واقع او از اتوریته ای برخوردار است که به مسائل ظاهری وابسته نیست. جنگ میان حماس و فتح در او تأثیری نگذاشته است و حماس هم مواظب است که حمله ای به وی نکند و زمانی که لیست زندانیان برای معاوضه با سربازان زندانی گیلاد شالید تنظیم گشت، نام مروان با وجود اینکه یکی از رهبران فتح بود در ردیف نخست قرار داشت.

مروان کسی بود که به همراه رهبران زندانی سازمان های دیگر «بیانیه مشهور زندانیان» را تنظیم کرد و فراخوان ائتلاف ملی را صادر نمود. تمامی فراکسیون های فلسطینی این بیانیه را مورد قبول کردند. این بیانیه بستری برای «بیانیه مکه» بود که توانست دولتی ائتلافی، هرچند کوتاه مدت را برای ائتلاف ملی خلق نماید و قبل از اینکه این پیمان از سوی طرفین امضا گردد، شخصی را نزد مروان فرستادند تا موافقت وی را جلب نماید. وقتی که موافقت مروان گرفته شد، تازه آن زمان، دیگران هم این پیمان را امضا نمودند.

ملاقات من در راملا کمک کرد تا من با عقاید طرفداران مروان آشنا شوم. آنها تلاش می کنند تا از جو نفرتی که رهبران هر دو طرف دعوا را احاطه کرده است تأثیر نگیرند و از هم پاشیده نشوند. برخی از آنان به روشنی بر علیه آکسیون های حماس موضع می گرفتند ولی با این وجود تلاش می کردند به ریشه ها بپردازند. به نظر آنان طرفداران حماس بر عکس طرفداران فتح هرگز در غرب نبوده اند و از دانشگاه های خارجی دیدن نکرده اند، دنیای آنان از طریق سیستم آموزش مذهبی فرم گرفته و بعد فکریشان بسیار تنگ است و مجموعه اوضاع بین المللی که در آن جنبش آزادیبخش فلسطین مجبور به حرکت است، برایشان بسیار بیگانه است.

یکی از کسانی که با من صحبت کرد می گفت: «در آخرین انتخابات، حماس امیدوار بود که ۳۵ تا ۴۰ درصد آراء را به دست آورد تا بدینوسیله مشروعیت جنبشش را قوت بخشد. اما بعداً با تعجب دید که اکثریت آراء را به دست آورده و این برایشان غیرمنتظره بود. آنها نمی دانستند با این همه آراء چه کنند زیرا که طرح کاملی نداشتند. این اشتباه آنان بود که بجای ایجاد دولتی ائتلافی، دولتی بنا نمودند که تنها اعضایش اعضای حماس بودند. آنها عکس العمل های بین المللی و اسرائیل را غلط تخمین زده بودند».

طرفداران مروان از انتقاد از خود ترسی ندارند و به عقیده آنان فتح در آنچه که در نوار غزه اتفاق افتاد بی تقصیر نیست و این جنبش عاقلانه عمل نکرد زمانی که رهبران حماس را دستگیر و تحقیر نمود. برای مثال آنها محمود الظهر را که وزیر خارجه دولت حماس بود دستگیر نمودند و تحقیر کردند و ریش او را بریدند و نام رقاوه ی معروف مصری را بر وی نهادند. این خود دلیلی برای این نفرت سوزان الظهر و همکارانش بر علیه فتح است.

من تا کنون هیچ تکذیبی برای ادعای حماس مبنی بر اینکه محمود داهلان مشاور امنیتی و مشاور اسبق محمود عباس به همراه آمریکائی ها حمله ای نظامی را طرح ریزی نموده است نشنیده ام. داهلان فرد مورد علاقه آمریکائی ها (و اسرائیلی ها) اعتقاد داشت که اگر وی با تسلیحات و پول مسلح می شد، می توانست نوارغزه را بازپس ستاند. این مسئله باعث گردید تا حماس تصمیم بگیرد در ابتدا وارد عمل شود و خود حمله ای مسلحانه را انجام دهد. و از آنجا که اکثریت افکار عمومی از حماس پشتیبانی می کرد و داهلان را که خیانت با اشغالگران را پیشه کرده بود طرد می کرد، حماس توانست به سادگی برنده شود. داهلان سپس از سوی عباس به تبعید فرستاده شد.

مرکز حماس در نوار است. از آنجا که خالد ماشال رهبر حماس در دمشق زندگی می کند و برخلاف هر دوی نمایندگانش ریشه در نوار غزه ندارد، از این رو نیاز به پول دارد تا بتواند موقعیت خود را تقویت کند و